



Investigating the nature of fidelity in Islamic jurisprudence and legal system of Afghanistan

Seyyed Hassan Shobeiri Zanjani ¹, Siamk Qiasi , Mohammad Akhlaq ²

1. Author, Associate Professor of the Department of Intellectual Property Rights, Faculty of Law, University of Qom; Qom, Iran. Email: ShShobeiri@yahoo.com

2. Assistant Professor, Law Department, Al-Mustafa International University, Qom, Iran, Email: sqiasi52@gmail.com

3. Private Law researcher, Email: akhlaghi607@gmail.com

Abstract

Loyalty sale has a title that contains the sections of the sale. It is a phrase used to describe financial furnishings that have a condition that it is sold and sold by a buyer in Bazgardand. What is the nature of the sale of debts in this country, so the nature of sales of debts, has the working title of legal, the issue of which one has the right to do so at the next stage. In Islamic jurisprudence and the human rights system in Afghanistan, there is no single place for human rights work. This is a sale in exchange for a sale in the form of a mortgage contract; The same amount as “permissible sale,” “trust sale,” and “covenant sale” are not included; The civil law of Afghanistan is based on the famous Hanafi jurist, the sale of a debt, which is a valid sale that has been studied and has not been replaced by a law that has been decided by his chambers. In contrast to the jurisprudence of Ahl Sunnah, the Imami jurisprudence of Nahadi, in which the name “wafa sale” and “conditional sale” exist, is similar to the name “conditional sale” “optional sale” and the presence of a difference between “wafa sale” and “conditional sale” as the rulings differ and What is the presence of Dard? As for two Imami jurists, unlike the jurists of Sunnites, the term “bay’ al-wafa” is not valid and the “bay’ al-wafa” is valid and there is a disagreement between them. However, it is valid and the “bay’ al-wafa” is permissible according to a Darand consensus. There are many jurisprudential and jurisprudential matters, but as soon as a statement is made of this matter, it is mentioned and the reasoning for it is present. It is a valid sale of his dance, a defense of his Kurdah, and it agrees with the operative part of the texts of the field.

Keywords: oyalty sale ownership right of recovery conditional sale right of cancellation.

Received: 01/01/2025; **Revised:** 06/02/2025; **Accepted:** 10/03/2025; **Published online:** 18/03/2025.

How To Cite: Shobeiri Zanjani, SH, Qiasi, S & Akhlaq, M. (2024). Investigating the nature of fidelity in Islamic jurisprudence and legal system of Afghanistan, *Private Law Doctrine of Islamic Countries*, 1(4), 97-122. <http://www.doi.org/10.22091/dplic.2025.11758.1035>

Published by: University of Qom

©The Author(s)

Article type: Research





بازکاوی ماهیت بیع وفا از منظر فقه امامیه و قانون مدنی افغانستان

سید حسن شبیری زنجان^۱، غیاث‌الدین (سیامک) قیاسی سررکی^۲، محمد اخلاقی^۳

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی و مالکیت فکری دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)، رایانامه: ShShobeiri@yahoo.com

۲. استادیار گروه حقوق، دانشگاه بین‌المللی مصطفی، قم، ایران، رایانامه: sqiasi52@gmail.com

۳. پژوهشگر حقوق خصوصی، ایران، رایانامه: akhlaghi607@gmail.com

چکیده

بیع وفا، به‌عنوان یکی از اقسام بیع، عبارت است از فروش مالی به‌شرط آنکه هرگاه فروشنده پول و قیمت را به مشتری بازگرداند، مشتری هم مال را به فروشنده بازگرداند. ماهیت حقوقی بیع وفا چندان هویدا نیست؛ از این رو، ماهیت بیع وفا، به‌عنوان عملی حقوقی، مسئله‌ای است که نیازمند کاویدن تا مرحله پاسخی درخور است. در فقه حنفی و نظام حقوقی افغانستان در عین اتفاق نظر بر عمل حقوقی بودن بیع وفا، درباره ماهیتش موضع واحدی وجود ندارد. دیدگاهی، بیع وفا را نه بیع بلکه عقد رهن می‌داند؛ دیدگاه دیگری، آن را «بیع جایز» «بیع امانت» «بیع عهد» می‌پندارد. قانون مدنی افغانستان، با تبعیت از نظر مشهور فقیهان حنفی، بیع وفا را یک بیع صحیح دانسته و موردپذیرش قانون‌گذار قرار گرفته است. برخلاف فقه اهل سنت، در فقه امامیه نهادی به نام بیع وفا وجود ندارد؛ بلکه نهاد مشابه آن به اسم «بیع شرط» یا «بیع خیار» وجود دارد. هرچند بین «بیع وفا» و «بیع شرط»، از حیث احکام تفاوت و شباهت‌های وجود دارد، این نوع معامله در فقه امامیه به‌عنوان یک عقد جایز شناخته می‌شود که با شرایط خاصی مانند تعیین مدت و شرط استرداد، صحیح است. این پژوهش، در سایه توصیف و تحلیل گزاره‌های فقهی و حقوقی پس از بیان هر یک از دیدگاه‌های مذکور و بررسی استدلال‌های موجود، آن‌ها را بررسی و نقد کرده و درنهایت از اندیشه مشهور که بیع وفا را یک بیع صحیح دانسته، دفاع کرده و آن را موافق با منطوق نصوص می‌داند.

کلیدواژه‌ها: بیع وفا، بیع شرط، حق فسخ، شرط استرداد، فقه امامیه، قانون مدنی افغانستان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۱۱/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸.

استناد: قیاسی سررکی، غیاث‌الدین (سیامک)؛ اخلاقی، محمد و شبیری زنجان، سید حسن (۱۴۰۴). بازکاوی ماهیت بیع وفا از منظر فقه امامیه و قانون مدنی افغانستان، *آموزه‌های حقوق خصوصی کشورهای اسلامی*، (۴)۱، ۹۷-۱۲۲. <http://www.doi.org/10.22091/dplic.2025.11815.1037>



نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه قم

مقدمه

بیع و معامله در عصر حاضر از ضروریات انکارناپذیر حیات اجتماعی بشر محسوب می‌گردد. نهاد حقوقی بیع وفا نیز در بستر همین نیازهای اجتماعی پدیدار گشته است. این نهاد فقهی در اواخر قرن پنجم هجری در میان فقهای اهل سنت شهرت یافت. منشأ پیدایش این نهاد را نخستین بار در سرزمین بلخ و بخارا چنین روایت کرده‌اند: مردم آن دیار در آن برهه تاریخی، به چنین معامله‌ای محتاج شدند و این نیاز، ایجاد بیع وفا گردید. اقشار کم‌بضاعت و نیازمند جامعه آن روزگار با معضلات اقتصادی فراوانی دست‌به‌گریبان بودند. از سویی دیگر، توانگران، حاضر نبودند بدون تحصیل منفعت مادی و عوض معین، به‌صورت قرض‌الحسنه به نیازمندان اعانه نمایند؛ از سوی دیگر، به جهت حرمت ربا در شریعت، تمایلی به اخذ سود از محرومان و ورود در معاملات ربوی نداشتند. این امر موجب شد که طبقات مستضعف در تأمین ضروریات معیشتی خویش با دشواری‌های عدیده‌ای مواجه گردند. بدین ترتیب، فقهای عصر، نهاد بیع وفا را پیشنهاد نمودند که با استقبال مردم بلخ و بخارا مواجه شد. پس از ظهور این نهاد، مردم آن سامان املاک و اراضی خویش را در قالب بیع وفا با ثروتمندان معامله می‌کردند. این شیوه معامله به تدریج از آن سرزمین به سایر بلاد اسلامی نیز راه یافت و مورد پذیرش قرار گرفت. با این حال، فقهای اهل سنت در ماهیت این معامله اختلاف نظر دارند و تنها مشهور فقهای حنفی، بیع وفا را به‌عنوان بیع صحیح به رسمیت شناخته‌اند. قانون مدنی افغانستان نیز با پیروی از فقه حنفی، این نهاد را مورد تصویب قرار داده است.

در فقه امامیه، این معامله به‌عنوان عقدی جایز شناخته می‌شود که با شرایط ویژه‌ای از قبیل تعیین مدت و شرط استرداد، اعتبار می‌یابد. لذا در این مقاله ماهیت بیع وفا را از منظر قانون مدنی افغانستان و فقه امامیه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در فقه مذاهب اسلامی و حقوق افغانستان پژوهش‌های متعددی در خصوص بیع وفا انجام شده است. محمود کاظمی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای بیع وفا در فقه مذاهب اسلامی، حقوق ایران و افغانستان را بررسی کرده است. اسفندیار صفری (۱۴۰۱) نیز در مقاله خود به بررسی تطبیقی مشروعیت بیع وفا (بیع شرط) در فقه حنفی و فقه امامیه پرداخته است. تمایز و نوآوری مقاله حاضر در مقایسه با پژوهش‌های پیشین

در چند محور قابل تبیین است. این پژوهش به صورت ویژه به تبیین ماهیت «بیع وفا» از منظر قانون مدنی افغانستان و فقه امامیه پرداخته است. در این راستا، با استناد به منابع معتبر، دیدگاه‌هایی از فقهای حنفی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و ادله هر یک با دقت تحلیل شده است. نوآوری دیگر این مقاله، پرداختن به مواد متعددی از قانون مدنی افغانستان است که به صراحت به ماهیت بیع وفا اشاره دارند. این مواد با استدلالی دقیق و روشمند بررسی شده‌اند، درحالی که در تحقیقات پیشین چنین رویکرد تحلیلی مشاهده نمی‌شود. چنان که پژوهش حاضر نخستین مطالعه‌ای است که به شکل تخصصی ماهیت بیع وفا را هم‌زمان از دو منظر فقه امامیه و قانون مدنی افغانستان کاویده است، حال آنکه در آثار پیشین، چنین بررسی جامع و مقایسه‌ای به چشم نمی‌خورد. این وجوه تمایز، جایگاه مقاله حاضر را به عنوان پژوهشی بدیع در حوزه مطالعات حقوقی و فقهی تثبیت می‌کند.

۱. مفهوم شناسی

پیش از ورود به متن اصلی بحث، بایسته است مفاهیم بنیادین و اصطلاحات کلیدی این حوزه مورد مذاقه قرار گیرد تا چارچوب نظری موضوع به درستی ترسیم گردد. از این رو، در آغاز به تحلیل مفهومی «بیع وفا» مبادرت می‌ورزیم.

۱-۱. مفهوم بیع وفا

مفهوم واژه بیع الوفا مرگب از دو واژه است: «البیع» و «الوفا». برای تبیین دقیق این مفهوم، نخست باید هر یک از این مصطلحات را به صورت منفرد تحلیل نمود، سپس ترکیب آن‌ها را مورد بررسی قرار داد تا حقیقت معنای آن آشکار گردد.

۱. «بیع» از مصدر «باعَ یَبیعُ» و از باب «اجوف یائی» است. این لفظ از جمله الفاظ اضداد محسوب می‌شود؛ بدین معنا که هم بر خرید و هم بر معنای مقابل آن، یعنی فروش، اطلاق می‌گردد. لذا در استعمال لغوی، این واژه بر هر دو وجه دلالت دارد و سیاق کلام است که مقصود گوینده را مشخص می‌سازد (ابن

منظور، ۱۴۱۴: ۵۵۶).

۲. وفا به چیزی اطلاق می‌گردد که به تمامیت و کمال رسیده باشد. ریشه این واژه از «وَفَى، يَفِي، وَفَاءً و أَوْفَى» است که دلالت بر ادای کامل و بی‌کم‌وکاست تعهد دارد، چنان‌که گویند: «به عهد خویش وفا کرد»، یعنی آن را نشکست و بدون نقصان، مطابق وعده به انجام رساند. مقابل این واژه، غدر است که به معنای مکر و نیرنگ است و بر پیمان‌شکنی و ترک عهد دلالت دارد. «غدر» همان بی‌وفایی و فریبکاری است که در تضاد کامل با صداقت و پابندی به وعده قرار می‌گیرد. به این ترتیب، وفا فضیلتی اخلاقی است که پابندی به تعهدات را در کمال استواری و راستی نمایان می‌سازد، درحالی‌که غدر ردیلتی است که اعتماد را می‌شکند و پیوندهای اجتماعی را سست می‌نماید (اصفهانی، ۱۴۰۴: ۴۷۳).

بیع الوفا در اصطلاح فقهی: بیع الوفا، عبارت است از نوعی معامله شرط‌دار که در آن فروشنده، مال معینی را به خریدار منتقل می‌کند، با این شرط که هرگاه ثمن را به مشتری مسترد نماید، خریدار نیز ملزم به بازگرداندن عین کالای مبیع به بائع خواهد بود. این شیوه از بیع، بر پایه التزام متقابل طرفین به وفای به شرط استوار است و در زمره معاملات مباحه‌ای با ویژگی‌های خاص قرار می‌گیرد. این تعریف، بیانگر ماهیت حقوقی و فقهی این عقد است که در آن عناصر «تملیک مشروط» و «حق فسخ ارادی» به صورت توأمان حضور دارند (جمعی از خلفا و فقهاء فی خلافة العثمانیه، ماده ۱۱۸: ۳۰). قانون‌گذار افغانستان، با پیروی از دیدگاه‌های معتبر فقه حنفی، در ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی، بیع وفا را این‌گونه تعریف کرده است: «بیع وفا، عقدی است که به موجب آن، بائع حق بازپس‌گیری مبیع و مشتری حق استرداد ثمن را دارا می‌باشد.» این تعریف، بر اساس اصول، فقه حنفی تنظیم شده و ماهیت دوطرفه این معامله را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که هر یک از طرفین در صورت تمایل می‌توانند با بازگرداندن مورد معامله، قرارداد را فسخ نمایند.

۲-۱. تفاوت بیع وفا با نهادهای مشابه آن

بیع وفا به عنوان یکی از نهادهای حقوقی در فقه اسلامی، دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که آن را از سایر نهادهای مشابه همچون بیع شرط و معاملات با حق استرداد مبیع متمایز می‌سازد. در ادامه، به بررسی وجوه

افتراق این نهاد با سایر نهادهای حقوقی پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. تفاوت بیع وفا و بیع شرط

نخستین تمایز میان بیع وفا و بیع شرط آن است که به اتفاق آرای فقهای حنفی، در بیع وفا تعیین مدت برای خیار جایز نیست؛ زیرا همان‌گونه که در تعریف این عقد آمده است، حق فسخ در بیع وفا نه موقت، بلکه دائمی است و برای اعمال خیار، حدّ زمانی معینی وجود ندارد، ازاین‌رو، تحدید مدت خیار ممنوع تلقی می‌شود. ماده ۱۱۳۷ قانون مدنی افغانستان نیز با پیروی از مبانی فقه حنفی، به صراحت محدودسازی حق استردادِ بایع و مشتری در بیع وفا را به زمان معین منع نموده و هرگونه توافق خلاف این قاعده را باطل اعلام کرده است. در مقابل، در فقه امامیه، اعمال حق خیار در بیع شرط دائمی نبوده و ضروری است که مدت آن با دقت تعیین گردد، در غیر این صورت، هم عقد و هم شرط ضمن آن باطل خواهد بود. این تفاوت بنیادین، نشان‌دهنده اختلاف مبانی حقوقی دو مکتب فقهی در تعیین قلمرو و ماهیت حق فسخ در این دو نوع عقد است (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۱۳). قانون مدنی ایران نیز به تبعیت از فقه امامیه تعیین مدت‌زمان خیار شرط را تابع اراده طرفین عقد دانسته (ماده ۴۵۸ ق.م). باین‌حال، قانون مدنی ایران در صورت مدت خیار معلوم نباشد، این عدم تعیین مدت را سبب باطل شدن شرط و عقد می‌داند، در ماده ۴۰۱ مقرر می‌دارد: «اگر برای خیار شرط مدت معین نشده باشد، هم شرط خیار و هم بیع باطل است». یکی دیگر از تمایزات بارز میان این دو نهاد حقوقی، به حق فسخ معامله مربوط می‌شود. در نظام فقه امامیه و حقوق ایران، در بیع شرط، این حق انحصاراً به فروشنده اختصاص یافته است. حال آنکه در بیع وفا، هر یک از طرفین معامله اعم از بایع و مشتری از حق فسخ و استرداد مبیع یا ثمن برخوردارند. به عبارت فنی‌تر، همان‌گونه که بایع می‌تواند شرط نماید در صورت بازپس‌دهی ثمن، مال مبیع را مسترد دارد، مشتری نیز این اختیار را دارد که شرط کند در صورت اعاده مبیع، بتواند ثمن را بازستاند. این ویژگی، تعادل حقوقی چشمگیری میان طرفین قرارداد در بیع وفا ایجاد می‌نماید (محمدی و کاظمی، ۱۳۹۷: ۳۷).

۱-۲-۲. تفاوت معاملات با حق استرداد مبیع، با بیع وفا

اصطلاح معامله با حق استرداد برای نخستین بار با تصویب قانون ثبت ایران در سال ۱۳۱۰، به حوزه ادبیات حقوقی ایران راه یافت. این مفهوم به هرگونه عقد تملیکی و معوض اطلاق می‌شود که در آن، انتقال‌دهنده این حق را دارد که در ازای بازگرداندن عوض دریافتی، مال منتقل شده را باز پس گیرد. این حق استرداد، صرف‌نظر از عنوان عقد خواه بیع باشد یا صلح همراه با شرط خیار و نیز مستقل از شیوه ایجاد آن اعم از شرط ضمن عقد یا اعطای وکالت به انتقال‌دهنده اختصاص می‌یابد. این نهاد حقوقی، با ظرافتی تحسین‌برانگیز، توازنی میان تعهدات طرفین معامله برقرار می‌سازد و انعطافی شایان توجه در روابط قراردادی پدید می‌آورد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۵۴). هرچند معامله با حق استرداد عموماً در زمره عقود تملیکی منعقد می‌گردد، لیکن با استنباط از مفاد مواد ۳۳ و ۳۴ قانون ثبت، این شیوه از معامله واجد اثر انتقال مالکیت نیست. فلسفه تشریع و غایت قانون‌گذار در وضع مقررات مربوط به معامله با حق استرداد در نظام حقوقی ایران، جلوگیری از سوءاستفاده اغنیا و رباخوارانی بود که در پوشش عقد بیع شرط، املاک نیازمندان و وام‌گیرندگان بی‌بضاعت را به بهایی نازل تصاحب می‌نمودند. بدین‌سان، مقنن با سلب اثر تملیکی از بیع شرط، آن را به‌سان معاملات توثیقی تنزل داد. بر این پایه، دیدگاه مسلط در دکترین حقوقی آن است که با تصویب مواد ۳۳ و ۳۴ قانون ثبت، مواد ۴۵۸ تا ۴۶۳ قانون مدنی که آثار تملیکی برای بیع شرط مقرر می‌داشتند، به‌طور ضمنی نسخ گردیده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۵۶۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۵۵۶).

بر پایه اصول حقوقی، «معامله با حق استرداد» از منظر مبنا، همان «بیع شرط» است، لیکن قلمرو آن گسترده‌تر از بیع شرط می‌باشد. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، این نهاد حقوقی شامل هرگونه معامله تملیکی مشروط به حق استرداد می‌گردد. بر این اساس، بیع شرط را می‌توان به‌عنوان یکی از مصادیق معامله با حق استرداد قلمداد نمود. به‌عبارت‌دیگر، معامله با حق استرداد مفهومی عام است که بیع شرط به‌عنوان زیرمجموعه‌ای خاص از آن محسوب می‌شود. این تمایز از حیث شمول و گستره، نشان‌دهنده ظرافت‌های حقوقی این دو نهاد است که در عین اشتراک مبنایی، در مصادیق و کاربرد عملی تفاوت‌هایی دارند. (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۵۴). به نظر می‌رسد

نهاد معامله با حق استرداد نیز بر مبنای فقهی خیار شرط استوار است، لیکن از حیث قلمرو و گستره، وسیع‌تر از آن عمل می‌کند. بر اساس دیدگاه مشهور حقوق‌دانان، این نهاد در زمره اعمال توثیقی جای می‌گیرد. با عنایت به مباحث پیش‌گفته، در مقایسه تطبیقی میان معامله با حق استرداد و بیع وفا، می‌توان چنین استنباط نمود که رابطه این دو نهاد حقوقی، از سنخ عموم و خصوص مطلق است؛ بدین معنا که معامله با حق استرداد عنوانی کلی و فراگیر است که علاوه بر بیع وفا، سایر معاملات معوض نظیر صلح و مانند آن را نیز در برمی‌گیرد. با این حال، چنانچه مطابق رأی مشهور فقها و حقوق‌دانان، معامله با حق استرداد را ماهیتاً یک عقد توثیقی بدانیم، بی‌تردید میان آن و بیع وفا تمایزات بارزی پدیدار می‌شود که هر یک را واجد ماهیت مستقل و آثار حقوقی متمایز می‌سازد.

۲. تحلیل تطبیقی ماهیت بیع وفا

با توجه به اینکه مبانی قانون مدنی افغانستان بر اصول فقه حنفی استوار است، لازم است ابتدا تحلیل جامعی از ماهیت بیع وفا در چارچوب فقه حنفی ارائه گردد و در پایان، نظریه مختار بیان شود. سپس، ماهیت این نهاد حقوقی از منظر قانون مدنی افغانستان به تفصیل مورد بحث و مذاقه علمی قرار خواهد گرفت. این رویکرد تحلیلی، همخوانی یا اختلاف دیدگاه‌های فقهی و حقوقی در این زمینه را روشن می‌سازد و به درک دقیق‌تر جایگاه بیع وفا در نظام حقوقی افغانستان کمک شایانی می‌کند.

۲-۱. ماهیت بیع وفا از منظر فقه حنفی

فقه‌های حنفی در باب جواز و صحت بیع وفا دارای آرای متعدد و متفاوتی هستند. در این میان، برخی از ایشان این نوع معامله را از مصادیق بیع جایز به شمار نیاورده‌اند، لیکن اکثریت فقها به‌ویژه متأخرین از این مذهب، بیع وفا را معامله‌ای صحیح و نافذ دانسته‌اند (بلخی، ۱۴۱: ۴۰۵). به‌طورکلی، در میان فقه‌های حنفی هفت دیدگاه متمایز در خصوص بیع وفا به چشم می‌خورد که به شرح ذیل مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱-۲. دیدگاه‌های فقهای حنفی پیرامون ماهیت بیع وفا

دیدگاه اول: بر اساس این نظر، بیع وفا در حقیقت ماهیتی عین رهن دارد و مشتری به هیچ وجه مالک مبیع محسوب نمی‌گردد، چنان که بهره‌برداری از منافع آن نیز برای وی مجاز نیست. در صورت استفاده مشتری از منافع مبیع، ضمانت شرعی بر عهده او ثابت می‌شود. طبق این استنباط، اثر حقوقی بیع وفا انتقال مالکیت نبوده، بلکه مبیع نزد مشتری به صورت امانت باقی می‌ماند و کلیه احکام فقهی رهن بر آن جاری می‌گردد. در این صورت، وضعیت مشتری دقیقاً مشابه مرتهن بوده و هیچ گونه حق تصرفات مالکانه در مال مرهونه را نخواهد داشت (عبری، ۱۹۹۷: ۵۶).

الف. ادله رهن بودن بیع وفا:

۱. شرطیت اخذ مبیع عند الاداء: در بیع وفا، هنگام ادای دین، اخذ مبیع به عنوان شرط مقرر می‌گردد. این امر دلالت بر رهن بودن عقد دارد، زیرا در رهن، شیء مورد وثیقه نزد مرتهن باقی می‌ماند تا هنگام ادای دین، مسترد گردد. بنابراین، ماهیت این شرط، منطبق با احکام و شرایط عقد رهن است (زرقاء، ۱۴۳۳: ۵۵-۵۶).

۲. در بیع وفا، طرفین معامله در حقیقت قصد عقد رهن را داشته‌اند، نه بیع را. قرینه‌ای که این مدعا را تأیید می‌کند، اقدام مشتری به اجاره دادن مبیع پس از انعقاد عقد است. این عمل دلالت بر آن دارد که مقصود اصلی متعاملین، انعقاد عقد رهن بوده است. همچنین، اگر مشتری از مبیع استفاده نموده و منفعتی کسب کند، درحالی که این انتفاع از مبیع به حکم شرع جایز نباشد، این امر نیز مؤید همان قصد اولیه طرفین بر قرارداد رهن است. به بیان دیگر، در چنین مواردی، ظاهر معامله بیع است؛ اما با توجه به قرائن و شواهد عملی مانند اجاره دادن مبیع یا استفاده نامشروع از آن، روشن می‌شود که نیت واقعی طرفین، انعقاد عقد رهن بوده، نه انتقال مالکیت به معنای بیع این استنباط مبتنی بر اصول حقوقی و فقهی است که قصد باطنی متعاقدين را ملاک اصلی در تعیین ماهیت عقد می‌دانند (ابن عابدین، ۱۴۱۲: ۴۰-۴۸).

۳. در مواردی که از بیع وفا استفاده می‌گردد، غایت اصلی متعاملین در انعقاد عقد، ایجاد نوعی تضمین برای استرداد وام است، نه انتقال حقیقی مالکیت (زیعلی، بی تا: ۱۸۳). مقصود ایشان آن است که عموماً مبلغی

که به عنوان ثمن معامله پرداخت می شود، کمتر از ارزش واقعی مبیع می باشد. همچنین متعارف است که ارزش مال مرهونه، افزون تر از میزان قرض مورد نظر است.

دیدگاه دوم: برخی از فقهای حنفی بر این باورند که «بیع وفا» بیعی فاسد است و همانند بیع اکراهی می باشد. از جمله قائلین به این رأی، علاءالدین بدر و جمعی از بزرگان فقهی بخارا همچون ظهیرالدین میرغنائی، ظهیرالدین اسحاق، همچنین فقیهانی چون شمس الشهدید حسام الدین و تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز هستند. این اندیشمندان اظهار داشته اند که بیع وفا به جهت وجود شرط فسخ برای بایع در صورت توانایی پرداخت دین، بیعی نادرست است؛ چرا که بایع در هنگام معامله، حق فسخ معامله و استرداد مبیع از مشتری را برای خود محفوظ می دارد. این امر موجب می شود که ملکیت مبیع به طور کامل به مشتری منتقل نشود و درعین حال، مشتری نیز به چنین فسخی رضایت نداده است. از این رو، این معامله به بیع اکراهی تشبیه شده است. علت فساد این بیع، عدم رضایت مشتری به شرط فسخ است و به تبع آن، تمامی احکام این معامله، تابع احکام بیع اکراهی خواهد بود. به عبارت دیگر، همان گونه که در بیع اکراهی، رضایت کامل طرفین محقق نمی شود، در بیع وفا نیز به دلیل وجود شرط فسخ یک جانبه، رضایت مشتری مخدوش می گردد و در نتیجه، معامله از اساس باطل است (محمی الدین، مجله مجمع الفقه الاسلامی، ۷: ۱۱۴۷).

ب. دلیل قائلین به فساد بودن بیع وفا:

۱. بیع وفا برخلاف ماهیت و اقتضای ذاتی عقد بیع است (زیلعی، بی تا). بدین معنا که در بیع متعارف، انتقال قطعی مالکیت مبیع به مشتری محقق می شود، حال آنکه در بیع وفا این انتقال مالکیت به صورت حقیقی و نهایی انجام نمی پذیرد.

۲. افزون بر این، رسول مکرم اسلام ﷺ به صورت صریح از بیع مشروط نهی فرموده اند از ابن عباس روایت شده است که حضرت فرمود: «كُلُّ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۸۶-۸۷). هر شرطی که در کتاب خداوند (قرآن) ذکر نشده باشد، باطل و بی اعتبار است، حتی اگر تعداد آن شروط به هزار مورد بالغ گردد. در عقد بیع وفا (بیع الوفاء)، حق فسخ و استرداد برای فروشنده بدون در نظر

گرفتن مدت مشخص، خلاف مقتضای ذات عقد محسوب می‌شود.

دیدگاه سوم: برخی از فقهای حنفی، بیع وفا را باطل شمرده‌اند و آن را به بیع هازل قیاس نموده‌اند. هازل به کسی اطلاق می‌شود که از روی مزاح یا اختلال عقلی سخنی بر زبان می‌راند، بی‌آنکه قصد جدی نسبت به محتوای آن داشته باشد. زیلعی نیز با استناد به عدم تحقق قصد واقعی در این معامله، حکم به بطلان بیع وفا داده است (عبری، ۱۹۹۷: ۵۵-۵۶). بدین ترتیب، طبق این قول بیع وفا را با بیع هازل مقایسه نموده است؛ به این معنا که طرفین عقد در بیع وفا قصد حقیقی و جدی بیع را ندارند تا احکام و آثار بیع بر آن مترتب گردد، بلکه مقصودشان صرفاً صوری و ظاهری است. به‌عنوان مثال، اگر فردی به شوخی اظهار کند که «این مال را به تو فروختم»، درحالی که هیچ نیت واقعی برای انعقاد بیع در کار نباشد، این بیان مصداقی از قصد صوری محسوب می‌شود.

دیدگاه چهارم: بر اساس این رأی، بیع وفا بیعی جایز و غیرلازم است که برای مشتری جایز است از مبیع بهره‌برداری نماید و هرگاه طرفین معامله اراده کنند، می‌توانند عقد را فسخ نمایند؛ زیرا این بیع ازجمله عقود جایزه محسوب می‌شود. برخی فقهای حنفی شرط نموده‌اند که عقد بیع باید بدون هیچ شرطی منعقد گردد و به‌صورت مطلق واقع شود، لیکن اگر شرط استرداد پس از عقد و در موعد مقرر ذکر شود، بیع صحیح خواهد بود. قاضی خانی از فقهای برجسته حنفی در این باره تصریح می‌کند: «چنانچه متعاملین عقد بیع را بدون قید شرط منعقد سازند و سپس شرط را پس از عقد در زمان مشخص ذکر نمایند، بیع جایز است و وفای به آن نیز الزامی می‌باشد» (عبری، ۱۹۹۷: ۵۵-۵۶).

ج. دلایل و استدلال صاحبان این دیدگاه:

۱. در حقوق قراردادهای، ذکر حق استرداد به‌عنوان یک شرط در متن توافق‌نامه، صرفاً به معنای شناسایی حقوقی این اختیار برای یکی از طرفین است، اما اجرا یا عدم اجرای آن تابع اراده دارنده حق بوده و الزامی به اعمال آن وجود ندارد. این امر ناشی از اصل حاکمیت اراده در حقوق قراردادهاست که بر اساس آن، طرفین می‌توانند با رعایت قواعد آمره، حقوق و تعهدات خود را به‌صورت داوطلبانه تعیین کنند؛ بنابراین، حتی اگر

شرط استرداد به صراحت در قرارداد گنجانده شده باشد، دارنده حق می‌تواند با توجه به مصالح خود یا تغییر شرایط، از اعمال آن صرف نظر کند، مگر اینکه قانون یا طبیعت تعهد، اجرای آن را الزامی کرده باشد. این رویکرد نشان‌دهنده تعادل میان انعطاف‌پذیری قراردادی و ضرورت پایبندی به تعهدات است (عبری، ۱۹۹۷: ۴۶).

۲. گاهی اوقات پایبندی به وعده ضرورت می‌یابد، زیرا مردمان بدان محتاج گردیده‌اند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اسناد از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روایت فرموده‌اند که آن حضرت بیان داشتند: «الْعِدَّةُ دَيْنٌ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَخْلَفَ ثَلَاثًا؛ وعده دین است و وای بر کسی که سه بار از وعده خود تخلف نماید.» بر این اساس، وفای به عهد امری ضروری است. در مذهب حنفی، هرگاه وعده‌ای مشروط گردد، وفاداری بدان لازم می‌شود؛ بنابراین به طریق قیاس، در بیع نیز اگر شرطی مقرر گردد، التزام به وعده و شرط واجب می‌گردد. وفای به عهد در تمامی شرایع آسمانی از منظر دینی فریضه‌ای واجب شمرده می‌شود، مگر آنکه به علت عذر شرعی، وفاداری میسر نگردد. هرچند در این صورت شخص مکلف به قضای وعده نیست، لیکن به جهت ترک تعهد، مرتکب گناه شده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «نشانه منافق سه چیز است: چون سخن گوید، دروغ گوید و چون وعده دهد، خلف وعده نماید و چون امانت یابد، خیانت ورزد» (صحیح مسلم، بی‌تا: ۴۶). در بیع وفا، متعاملین متعهد می‌گردند یا به یکدیگر وعده‌هایی اعطا می‌نمایند و بر سر آن تعهدات به توافق می‌رسند که از منظر شرعی، وفای به عهد و عمل به وعده‌های مذکور الزامی است؛ چراکه این وعده‌ها در اراده طرفین نفوذ یافته است. چنانچه یکی از طرفین معامله به تعهدات خویش پایبند نباشد، برای طرف مقابل این حق محقق می‌شود که به مراجع قضایی مراجعه نموده، طرف متخلف را ملزم به اجرای تعهداتش نماید. این رویکرد مورد تأیید و عمل فقهای متأخر حنفی مذهب قرار گرفته است.

دیدگاه پنجم: جمعی از فقهای حنفیه ابراز نموده‌اند که بیع وفا بیعی است صحیح و متعارف. اشتراط در بیع وفا خواه پیش از انعقاد عقد باشد یا پس از آن به هیچ وجه خللی به صحت این معامله وارد نمی‌سازد. فخرالمحققین نجم‌الدین نسفی صاحب اثر گران‌سنگ منظومه تصریح می‌فرمایند که در عصر حاضر تمامی

اعلام فقهی بر صحت این بیع اتفاق نظر دارند، همچنان که اساطین فقهی سلف نیز بر صحت بیع وفا متفق القول بوده‌اند؛ زیرا طرفین عقد صریحاً الفاظ بیع را در این معامله به کار می‌برند و بر اساس قاعده اصولی «للملفوظ دون المقصود» صحت این معامله به نحو متقن ثابت می‌گردد (مصری، ۱۴۱۹: ۸).

د. دلایلی که صاحبان این قول برای صحت بیع وفا بیان می‌کنند:

۱. در فقه اسلامی، عقد بیع به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عقود معاوضی شناخته می‌شود که صحت آن منوط به تحقق ارکان اساسی از جمله ایجاب و قبول به‌صورت لفظی یا عملی است. در موردی که طرفین عقد، صیغه بیع را به‌طور صریح اعلام می‌کنند، بدون آنکه شرط خاصی را در ضمن عقد ذکر نمایند، این عقد به‌صورت مطلق منعقد می‌شود و طبق قاعده فقهی «العبرة للملفوظ لا للمقصود»، معیار صحت عقد، الفاظ صریح و منجز است، نه نیت و مقاصد ضمنی طرفین. بنابراین، حتی اگر یکی از طرفین قصد انجام بیع وفا (بیع الوفاء) را داشته باشد، اما صیغه بیع مطلق را به کار ببرد، عقد به‌صورت صحیح منعقد می‌شود و آثار حقوقی آن جاری می‌گردد، زیرا مفاد لفظی عقد بر مقاصد باطنی مقدم است. مگر آنکه شروط اضافی به‌صورت صریح در عقد گنجانده شود. این رویکرد نشان‌دهنده اهمیت قالب‌های حقوقی و لفظی در تحقق عقود و ضرورت رعایت اصول زبانی در تشکیل قراردادهاست.

۲. یکی دیگر از دلایلی که اصحاب این رأی بدان تمسک می‌جویند، قیاس این عقد به عقد نکاح است. به این صورت که اگر مردی با زنی ازدواج نماید با این قصد که پس از وقوع نزدیکی، وی را طلاق دهد، این عقد نکاح از منظر فقه حنفی دارای صحت شرعی می‌باشد.

دیدگاه ششم: برخی از فقهای حنفی، بیع وفا را جایز شمرده‌اند و بدان رأی داده‌اند که این عقد، پیمانی نوین و مرگب از دو عنصر رهن و بیع صحیح است. از منظر بایع، این معامله در حکم رهن است؛ زیرا وی این اختیار را دارد که با ادای دین، عین مبیع را باز ستاند. همچنین، ضمانت مشتری در صورت تلف یا نقص مبیع، تابع احکام ضمان رهن است، چراکه مالکیت مبیع به وی منتقل نمی‌شود. اما از نگاه مشتری، بیع وفا بیع صحیح محسوب می‌گردد؛ زیرا وی حق انتفاع از منافع مبیع را داراست. به‌عنوان مثال، اگر مبیع درخت باشد، می‌تواند

از ثمره آن بهره‌مند شود و اگر زمین باشد، حق کشت و زراعت در آن را خواهد داشت (ابن عابدین، ۱۴۱۲: ۲۹۱).

دیدگاه هفتم: اصحاب این رأی معتقدند که بیع وفا متشکل از سه عقد ترکیبی است: نخست، عقد رهن؛ دوم، عقد بیع صحیح؛ سوم، عقد بیع فاسد. به این ترتیب که بیع وفا از حیث برخی احکام، بیع صحیح محسوب می‌گردد؛ مانند جواز انتفاع از ثمرات و منافع مبیع و از جنبه‌ای دیگر بیع فاسد تلقی می‌شود که طرفین معامله مجاز به فسخ آن می‌باشند. همچنین از منظر دیگری، این معامله ماهیت رهن دارد، به گونه‌ای که مشتری حق تصرف در مبیع را نداشته و نمی‌تواند آن را به غیر منتقل نماید یا مجدداً به رهن گذارد. این دیدگاه در مجله الاحکام العدلیه نیز مورد پذیرش قرار گرفته است (سلیم رستم، ماده ۱۱۸). شیخ مصطفی احمد زرقاء نیز پس از نقل این قول متذکر می‌شود: «این دیدگاهی است که فقهای حنفی پس از مدت‌ها بحث و اختلاف نظر درباره چگونگی این عقد به آن دست یافته‌اند. نظریه‌ای که به عنوان رأی جامع شناخته می‌شود و مبنای فتوا در مذهب حنفی بر آن تثبیت گردیده است.» (زرقاء، ۱۴۳۳: ۱۳-۹). ادله موافقان این نظر به شرح زیر است:

۱. ایشان برای بیع وفا دو حکم قرار داده‌اند، حال آنکه بسیاری از عقود دیگر نیز دارای احکام دوگانه هستند؛ مانند هبه به شرط عوض یا هبه در حال مرض که در آن‌ها حکم هبه جاری شده و قبض نیز شرط است. در مورد اول (هبه به شرط عوض)، حکم بیع اعطا شده و حتی حق شفعه پس از قبض در آن ثابت است؛ اما در مورد دوم (هبه در حال مرض)، حکم وصیت جاری می‌شود تا زمانی که از ثلث ترکه خارج گردد.

۲. ضرورت اجتماعی بیع وفا: مردم به بیع وفا نیازمندند و این شیوه از معامله میان آن‌ها رواج دارد. فخرالدین زاهدی تصریح می‌کند که این نوع بیع به منظور جلوگیری از معاملات ربوی در جامعه وضع شده است. مردمان بلخ به این سبک معامله خو گرفته بودند و معاملات طولانی مدت و اجاره‌های درازمدت در میان‌شان متداول بود. همچنین، مردم بخارا و بلخ به اجاره‌های بلندمدت عادت داشتند، اما این نوع اجاره‌ها در مورد درختان و تاکستان‌ها تنها پس از خریداری آن‌ها از طریق بیع وفا امکان‌پذیر بود؛ یعنی انتقال مالکیت این اموال تنها در قالب بیع وفا صورت می‌گرفت و راهی جز این وجود نداشت.

۳. استناد به قاعده فقهی: دلیل دیگر موافقان این دیدگاه، استناد به قاعده فقهی «إِذَا ضَاقَ الْأَمْرُ اتَّسَعَ» است؛ بدین معنا که هرگاه موضوعی برای مردم مضیق ایجاد کند تا رفع ضرورت و مشقت، گشایشی در حکم آن پدید می‌آید. اما پس از زوال ضرورت، حکم به اصل خود بازمی‌گردد (زرقاء، ۱۴۳۳: ۱۶۲). کاربرد این قاعده فقهی در بیع وفاء بدین شرح تبیین می‌گردد؛ گاهی افراد در پی مواجهه با دشواری‌های معیشتی، به ناچار نیازمند تأمین مالی می‌گردند، حال آنکه وام‌دهنده‌ای که بدون شرط ربا اقدام به اعطای قرض نماید، یافت نمی‌شود. در چنین شرایطی که استیصال مالی پدید می‌آید، شخص مضطر می‌تواند با استفاده از مکانیسم بیع وفاء، ملک خود (ازجمله باغ یا بستان) را به فروش رساند، با این شرط که هرگاه توان مالی بازپس‌دهی ثمن را یافت، با استرداد مبلغ دریافتی، مال مبیع را از مشتری مسترد دارد. این سازوکار، راه‌حلی شرعی برای رفع تنگناهای مالی محسوب می‌گردد.

۲-۱-۲. تحلیل نهایی و نظریه مختار نویسنده در فقه حنفی

به نظر می‌رسد که از مجموع دیدگاه‌ها می‌توان چنین استنباط کرد: در خصوص بررسی صحت «بیع وفا» از دیدگاه فقهای حنفی، هفت دیدگاه مطرح گردیده که از مجموع آن‌ها می‌توان نتایج ذیل را استنباط نمود؛ حالت اول: هرگاه متعاقدين قصد حقیقی انعقاد بیع را داشته باشند و قرائن موجود نیز مؤید این قصد باشد، در این صورت، تمامی فقها اتفاق نظر دارند که ماهیت چنین عقدی، بیع محض بوده و بدون هیچ‌گونه اشکالی صحیح می‌باشد؛

حالت دوم: در صورتی که طرفین عقد، قصد واقعی بیع را نداشته، بلکه نیت آن‌ها وثیقه‌گذاری باشد، ولی با الفاظ بیع، تعهد خویش را ابرام نموده و ضمن عقد، شرط بازگرداندن ثمن را مقرر دارند، در این فرض، عقد مزبور به دلیل انطباق با شرایط رهن، ماهیتاً «رهن» تلقی می‌گردد؛

حالت سوم: در مواردی که قصد متعاقدين مبهم بوده و هیچ‌قرینه‌ای جز ظهور الفاظ بیع موجود نباشد، همچنین شرط استرداد ثمن در عقد تصریح نشده باشد، با توجه به اینکه ظهور الفاظ، یکی از ادله معتبر احراز نیت طرفین عقد محسوب می‌شود، می‌توان گفت قصد متعاملین و ماهیت چنین عقدی، بیع است؛ زیرا ظهور

الفاظ به صورت مستقل، دلالت بر انعقاد بیع دارد.

۲-۲. ماهیت بیع وفا از منظر قانون مدنی افغانستان

با توجه به اینکه نظام حقوقی افغانستان مبتنی بر فقه حنفی است، نهاد بیع وفا نیز در قانون مدنی این کشور مورد پذیرش قرار گرفته و در فصل مربوط به «بیوع مختلفه»، به ویژه مواد ۱۱۳۶ تا ۱۱۴۱، به طور صریح به آن پرداخته شده است. در این بخش، تلاش می شود با استناد به این مواد قانونی، ماهیت حقوقی بیع وفا در ساختار حقوق مدنی افغانستان مورد تحلیل قرار گیرد. این تحلیل ضمن بررسی مفاد قانونی، به واکاوی عناصر ماهوی این عقد نیز خواهد پرداخت تا روشن شود که قانون گذار چگونه مفاهیمی چون عقد لازم، خیاری، مؤجل یا معلق بر شرط فاسخ را در قالب این نهاد حقوقی گنجانده است.

۲-۲-۱. بررسی تطبیقی مواد ۱۱۳۶ تا ۱۱۴۱ قانون مدنی افغانستان

در قانون مدنی افغانستان، بیع وفا با اتکا به اصول، فقه حنفی به عنوان عقدی صحیح به رسمیت شناخته شده است. این نهاد حقوقی در بخش دوم قانون مدنی تحت عنوان «بیوع مختلفه» مورد بررسی قرار گرفته است. ماده ۱۱۳۶ این قانون، بیع وفا را چنین تعریف نموده است: «بیع وفا عبارت است از حق فسخ یک جانبه برای بایع در استرداد مبیع و برای مشتری در استرداد ثمن». قانون مدنی افغانستان با پیروی از دیدگاه مشهور فقهای حنفی، اثر اصلی بیع وفا را انتقال مالکیت به بایع و مشتری می داند، به گونه ای که مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می گردد. ماده ۱۱۴۰ در این زمینه مقرر می دارد: «مبیع در بیع وفا تا زمان استرداد، ملک مشتری محسوب شده و کلیه احکام مربوط به مالکیت در مورد آن جاری می شود.» نکته حائز اهمیت در خصوص مالکیت ناشی از بیع وفا در نظام حقوقی افغانستان، ماهیت ناپایدار و متزلزل آن است. این مالکیت به صورت مطلق و دائمی تثبیت نشده است، بلکه مشتری از اختیار فروش یا انتقال مبیع به غیر محروم می باشد. همچنین، قانون گذار به منظور حمایت از حقوق بایع، این حق را از مشتری سلب نموده که با انجام اعمالی موجب زوال مالکیت بایع گردد. ماده ۱۱۳۸ در این خصوص تصریح می کند: «در بیع وفا، مشتری مجاز به بهره برداری از

منافع مبیع به صورت کلی یا جزئی است، لیکن حق فروش مبیع یا انتقال مالکیت آن را به هر نحو به شخص ثالث ندارد.» اکنون به بررسی ماهیت حقوقی بیع وفا از منظر قانون مدنی افغانستان می‌پردازیم که این نهاد در نظام حقوقی مذکور از چه ویژگی‌های ماهوی برخوردار است.

۲-۲-۲. تحلیل عناصر ماهوی بیع وفا در نظام حقوقی افغانستان

الف. عمل حقوقی دوجانبه بودن بیع وفا طبق ماده ۱۱۳۶:

در نظام حقوقی افغانستان، بیع وفا به عنوان یک عقد صحیح مورد شناسایی قرار گرفته است. این عمل حقوقی، تعاملی دوجانبه محسوب می‌شود که با توافق ارادی طرفین عقد تحقق می‌یابد و متضمن تعهدی فردی است که به صورت شرط ضمن عقد مقرر می‌گردد. چنان‌که در مباحث پیشین اشاره شد، ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی افغانستان به تعریف این نهاد حقوقی پرداخته است. از مفاد این ماده مستفاد می‌شود که بیع وفا عملی حقوقی است که با مشارکت طرفین قرارداد شکل می‌گیرد و به متعاملین این اختیار را اعطا می‌نماید که پس از انعقاد عقد، حق استرداد مبیع و ثمن را داشته باشند.

ب. خیار بیع بودن بیع وفا طبق ماده ۱۱۳۷:

بیع وفا مصداقی از بیع خیار محسوب می‌شود، با این تفاوت که بیع خیار دارای مفهوم عام است، حال آنکه بیع وفا مفهومی خاص را در بر می‌گیرد. در حقیقت، بیع وفا یکی از مصادیق بیع خیار است، لیکن نه هر شرط خیار موجب تبدیل بیع به بیع وفا می‌گردد. در این نوع از بیع، حق فسخ برای طرفین پیش‌بینی شده است، اما با ویژگی منحصر به فردی همراه است: قانون‌گذار افغانستان این حق فسخ را به صورت دوطرفه برای بایع و مشتری به رسمیت شناخته است. بدین معنا که بایع می‌تواند شرط نماید در صورت استرداد ثمن به مشتری، مبیع را باز پس گیرد و متقابلاً مشتری نیز می‌تواند شرط کند که با بازگرداندن مبیع، ثمن را مسترد دارد. ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی افغانستان صراحتاً مقرر می‌دارد: «حق استرداد مبیع برای بایع و حق استرداد ثمن برای مشتری وجود دارد.» از مفاد این ماده چنین استنباط می‌شود که اگرچه در بیع وفا اختیار فسخ برای هر دو طرف معامله (بایع و مشتری) پیش‌بینی شده، لیکن در سایر انواع بیع، تنها حق استرداد برای بایع شناخته شده است.

ج. عقد لازم بودن بیع وفا طبق ۱۱۴۱:

بیع وفا عقدی لازم‌الاجرا است، در این عقد، به محض انعقاد، برای طرفین التزام آور می‌شود. لازم‌الاجرا بودن عقد بدین معناست که هیچ یک از متعاملین به صورت یک‌جانبه حق فسخ معامله را ندارند، مگر با توافق طرفین؛ یعنی انحلال عقد منوط به اراده مشترک آنان است. در نظام حقوقی افغانستان (که موضوع بحث حاضر است)، ابهاماتی در این زمینه مطرح شده است. از یک سو، ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی افغانستان که به تعریف بیع وفا پرداخته، حاکی از جایز بودن این عقد است، زیرا حق استرداد را هم برای بایع و هم برای مشتری به رسمیت شناخته است. از سوی دیگر، مفهوم ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی افغانستان دلالت بر لازم‌الاجرا بودن بیع وفا دارد. در پاسخ به این تعارض ظاهری باید گفت. بیع وفا به نحو توأمان هم لازم و هم جایز است؛ زیرا اگر حق فسخ در ضمن عقد شرط شده باشد یا طرفین صراحتاً آن را با الفاظ مخصوص بیان کنند، در این صورت عقد نزد آنان جنبه جایز خواهد یافت، چرا که اختیار فسخ به صورت قراردادی برای بایع و مشتری درج شده و هر یک می‌توانند بر اساس آن، در هر زمان عقد را منفسخ نمایند.

د. معاوضه بودن بیع وفا طبق ماده ۱۱۴۰:

بیع وفا به عنوان یک عقد معاوضی تعریف می‌شود که در آن هر یک از طرفین مابازاء تعهد خود را دریافت می‌نمایند. در این عقد، بایع در قبال انتقال مبیع، ثمن را اخذ کرده و از آن بهره‌مند می‌گردد (سنهوری، بی تا: ۷۶). مطابق ماده ۱۱۳۷ قانون مدنی افغانستان، مشتری در بیع وفا مجاز است از مبیع به صورت کلی یا جزئی استفاده نماید. این حکم نشان‌دهنده آن است که در نظام حقوقی افغانستان، حق انتفاع بایع از ثمن به عنوان عوض مبیع به رسمیت شناخته شده است. همچنین، عقد معاوضی از منظر مشتری نیز تحقق می‌یابد؛ بدین معنا که وی در ازای پرداخت ثمن، حق بهره‌برداری از منافع مبیع را دارا می‌باشد. به موجب ماده ۱۱۴۰ قانون مدنی افغانستان، مبیع در بیع وفا تا زمان استرداد، در ملکیت مشتری باقی می‌ماند و کلیه احکام مربوط به مالکیت در مورد آن جاری می‌گردد. بر این اساس، مشتری تا هنگام بازپس‌دهی مبیع، می‌تواند از آن استفاده نماید که این حق در مقابل پرداخت ثمن به بایع اعطا شده است.

ح. مؤجل بودن بیع وفا طبق ماده ۱۱۳۸:

بیع وفا عقدی است مؤجل و مدت‌دار. از ماهیت این عقد چنین استنباط می‌شود که تحقق آن منوط به گذشت مدت معین است و به‌صورت فوری منعقد نمی‌گردد. تأخیر در اجرای تعهدات، از ویژگی‌های ذاتی و ارکان اساسی بیع وفا محسوب می‌شود. بر اساس این عقد، بایع موظف است ثمن را در سررسید مقرر به مشتری مسترد نماید و تا پیش از فرارسیدن موعد تعیین شده، حق مطالبه یا بازپس‌گیری ثمن را ندارد؛ چراکه همان‌گونه که در تعریف این عقد اشاره شد، حق فسخ برای هریک از طرفین (بایع و مشتری) محفوظ است. ازاین‌رو، تأخیر در پرداخت ثمن به‌عنوان یکی از لوازم بیع وفا استنتاج می‌شود و این عقد ذاتاً فوری نبوده، بلکه مؤجل و مشروط به مدت است. در مقابل، در بیع فوری که تعهدات به‌صورت آنی اجرا می‌شود، عقد با انتقال مالکیت به مشتری در همان لحظه انعقاد، کامل می‌گردد و دیگر مدتی برای بقای عقد باقی نمی‌ماند. به‌عبارت‌دیگر، در بیع فوری، هم تسلیم مبیع و هم پرداخت ثمن به‌صورت فوری و بدون تأخیر صورت می‌پذیرد. حال آنکه در بیع وفا، مالکیت ثمن نزد بایع و مالکیت مبیع نزد مشتری به‌صورت قطعی تثبیت نشده و حالت تزلزل دارد. به همین جهت، در میان فقهای اهل سنت اختلاف‌نظر وجود دارد و برخی معتقدند که ماهیت بیع وفا، درواقع عقد رهن است. همچنین، با استناد به ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی افغانستان، مدت‌دار بودن این عقد به‌وضوح قابل استنباط است و عمدتاً مدت آن طولانی در نظر گرفته می‌شود.

خ. معلق بر شرط فاسخ بودن بیع وفا:

بیع وفا که به‌عنوان عقدی معلق بر شرط فاسخ شناخته می‌شود، با تحقق شرط مذکور منفسخ گردیده و وضعیت حقوقی طرفین به حالت پیش از عقد بازمی‌گردد. حق استرداد ذاتی در این بیع، در حکم شرط فاسخ بوده و به‌محض اعمال آن، بایع مجدداً مالکیت مبیع را احراز می‌نماید. تحقق شرط فاسخ در بیع وفا منوط به ایفای تعهدات متقابل است؛ بدین‌صورت که بایع می‌بایست ثمن را به مشتری مسترد دارد و متقابلاً مبیع را از وی باز پس گیرد. هرگاه هریک از طرفین به‌موجب این حق، اقدام به استرداد نمایند، شرط فاسخ محقق شده و آثار انفساخ عقد ظاهر می‌گردد؛ یعنی مشتری مالک ثمن و بایع مالک مبیع می‌شود. قانون مدنی افغانستان

نیز در ماده ۱۱۳۶ به صراحت به این نهاد اشاره نموده، بیع وفا را به عنوان عقدی تعریف می کند که حق استرداد مبیع را برای بایع و حق استرداد ثمن را برای مشتری به رسمیت می شناسد. این ماده مؤید آن است که شرط فاسخ و امکان فسخ عقد توسط طرفین در نظام حقوقی افغانستان پذیرفته شده است (سنهوری، بی تا: ۱۶۵). بنابراین، ماهیت بیع وفا بر پایه شرط فاسخ استوار است که به محض وقوع، عقد را منحل ساخته و حقوق مالی طرفین را به وضعیت اولیه اعاده می نماید. این سازوکار، انعکاس اصل حاکمیت اراده در حقوق قراردادهاست که قانون گذار افغانستان به طور صریح آن را تصدیق نموده است.

۳. ماهیت بیع وفا از منظر فقه امامیه

چنان که پیش تر اشاره شد، در فقه امامیه نهاد حقوقی مشابه «بیع وفا» تحت عنوان «بیع شرط» یا «بیع الخيار» شناخته می شود، هرچند برخی از فقهای امامیه اصطلاح «بیع الوفا» را نیز به کار برده اند (حلی، ۱۴۱۳: ۳، ۳۰۴). نهاد «بیع شرط» در فقه امامیه، اگرچه از حیث عنوان با «بیع وفا» در فقه اهل سنت متفاوت است، اما از نظر کارکرد، شباهت های قابل توجهی میان آنها وجود دارد؛ باین حال، تفاوت های ماهوی نیز بین این دو نهاد حقوقی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. از این رو، برای تبیین ماهیت «بیع وفا» از منظر فقه امامیه، ناگزیر باید به مطالعه نهاد «بیع شرط» پرداخت. این نهاد حقوقی از دیرباز در میان فقهای امامیه شناخته شده بود، لیکن در میان متقدمان، اصطلاح «بیع شرط» به معنایی عام به کار می رفت و شامل هر نوع معامله ای می شد که در آن برای یکی از طرفین، حق اختیار (اختیار فسخ) - اعم از اختیار ناشی از شرط ضمن عقد یا اختیارات دیگر مانند اختیار مجلس و اختیار حیوان - در نظر گرفته شده باشد (طوسی، ۱۴۰۷: ۱-۹؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۲، ۳۵۳؛ حلی، ۱۴۱۰: ۲۴۳-۳). اما به تدریج و از حدود قرن هفتم هجری به بعد، این اصطلاح به معنای خاصی محدود شد و تنها به بیعی اطلاق گردید که در آن، برای فروشنده، حق فسخ معامله به شرط بازگرداندن ثمن پیش بینی شده باشد. از منظر فقه امامیه، «بیع شرط» به عنوان یک عقد صحیح پذیرفته شده است، برخلاف دیدگاه برخی فقهای اهل سنت که در ماهیت «بیع وفا» اختلاف نظر داشته و گاه آن را خارج از دایره بیع و در زمره عقود رهنی دانسته اند. فقهای امامیه برای اثبات صحت این نهاد، افزون بر ادله عامه، به روایات خاصی استناد می کنند که

دلالت بر جواز «بیع شرط» دارد. برخی از ایشان، همچون شیخ طوسی در «الخلاف» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱-۱۹)، قاضی ابن براج در «جواهر الفقه» (ابن براج، ۱۴۰۶: ۲-۳۵۳) و علامه حلی در «تذکره الفقهاء» (حلی، ۱۴۱۴: ۵-۵۲۱)، ادعای اجماع بر صحت آن نموده‌اند. همچنین، محقق کرکی با استناد به اخبار اهل بیت علیهم‌السلام، صحت چنین شرطی را اصل مسلم فقهی می‌داند (کرکی، ۱۴۰۷: ۲-۲۹۲). این دیدگاه در آثار فقهای متأخر، از جمله شهید ثانی در «مسالک الافهام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» و شیخ انصاری در «المکاسب»، نیز تأیید و تقویت شده است. در نتیجه، می‌توان گفت که صحت «بیع شرط» از دوران شیخ طوسی تا عصر شیخ انصاری و حتی تا زمان معاصر، همواره مورد اجماع فقهای امامیه بوده و هیچ‌یک از ایشان در این باره اشکالی وارد نکرده‌اند. در ادامه، به بررسی ادله‌ای که فقهای امامیه برای اثبات صحت این نهاد حقوقی اقامه کرده‌اند، خواهیم پرداخت.

۳-۱. ادله صحت بیع وفا از منظر فقهای امامیه

فقهای امامیه، برخلاف اختلاف آرای موجود در میان فقهای مذاهب اهل سنت، در پذیرش صحت بیع وفا اتفاق نظر داشته و بر جواز آن اجماع نموده‌اند. در اثبات این مدعا، ادله‌ای استوار ارائه شده که در این مقال به تحلیل آن‌ها می‌پردازیم.

الف. اجماع:

با بررسی دقیق متون فقهی امامیه، این نتیجه حاصل می‌گردد که میان فقهای این مکتب در باب صحت بیع وفا اجماع علمی برقرار است. چنانچه در مباحث پیشین نیز اشاره گردید، شمار قابل توجهی از فقهای متقدم و متأخر امامی به صورت صریح بر وجود این اجماع تأکید نموده‌اند. به عنوان نمونه، علامه حلی در اثر گران سنگ تذکره الفقهاء تصریح می‌نماید که از منظر فقه امامیه، بیع وفا دارای اعتبار شرعی می‌باشد (حلی، بی تا: ۵۲۱). همچنین، صاحب جواهر الکلام با صراحت تمام، ضمن پذیرش صحت این عقد، به اجماع فقها در این مسئله استناد جسته است (نجفی، ۱۳۶۷: ۳۶). در همین راستا، محقق کرکی در جامع المقاصد با استناد به ادله نقلی و عقلی، بر صحت این معامله مهر تأیید نهاده و اظهار می‌دارد: «أصل الصّحة قائم و الدلیل علیها قبل الإجماع،

الأخبار الواردة عن أئمة أهل البيت (عليه السلام)» (کرکی، ۱۴۰۷: ۲۹۲).

ب. ادله عامه

فقه‌های امامیه برای اثبات صحت «بیع وفا» به ادله عام ناظر بر بیع نیز تمسک جسته‌اند؛ زیرا این ادله در مقام بیان قاعده‌ای کلی هستند که نه تنها بر تمامی عقود، بلکه گاه حتی بر خارج از عقد نیز اطلاق می‌یابد. از جمله، علامه حلی به دو مورد از این ادله عام اشاره نموده است: «أَلَا تَكُونُ تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (سوره نساء، آیه ۲۹) و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (سوره بقره، آیه ۲۷۵؛ حلی، ۱۴۱۴: ۵۲۱). ایشان در کتاب تذکرة الفقهاء صراحتاً به این دو آیه شریفه استناد کرده‌اند.

از دیگر ادله عامی که فقه‌های امامیه برای اثبات صحت بیع وفا بدان استناد نموده‌اند، احادیث مشهوری همچون «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (یا «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ») است. علامه حلی، شیخ طوسی، محقق حلی، شیخ انصاری و دیگر فقه‌های امامیه در تأیید صحت این معامله به این حدیث استناد کرده‌اند. این حدیث در کتب فقهی امامیه با سه تعبیر مختلف نقل شده است که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱. نوری در مستدرک الوسائل می‌نویسد: «عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (نوری، ۱۴۰۹: ۳۱۰). همچنین در وسائل الشیعة این روایت با سند دیگری نقل شده است: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ الْبَرْزَجِ، عَنْ عَبْدِ صَالِحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ... فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (عاملی، ۱۴۱۴: ۲۷۷).

۲. نوری در مستدرک الوسائل می‌فرماید: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الشَّرْطُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» (نوری، ۱۴۰۹: ۳۱-۸۷). همچنین در دعائم الإسلام قاضی نعمان، این روایت به این صورت آمده است: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَاشْتَرَطَ الْمَقَامَ بِهَا فِي أَهْلِهَا أَوْ بَلَدٍ مَعْلُومٍ، فَذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمَا، وَالشَّرْطُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، مَا لَمْ يُحَلَّ حَرَامًا أَوْ يُحَرَّمَ حَلَالًا» (معزی، ۱۳۸۳: ۲۲۸).

۳. کلینی در الکافی می‌نویسد: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱۶۹). همچنین حر عاملی در وسائل الشیعة روایتی مشابه نقل کرده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا

مُخَالَفًا لِكِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ لَهُ وَلَا يَجُوزُ عَلَى الَّذِي اشْتَرَطَ عَلَيْهِ، وَالْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ فِيمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (عاملی، ۱۴۱۴: ۱۶). اگرچه الفاظ این روایات متفاوت است، اما هر دو دلالت مطابقی و التزامی آن‌ها حاکی از آن است که مؤمنان ملتزم به پایبندی به تعهدات و پیمان‌های خویش هستند. این حکمی کلی است که در تأیید اصل آزادی قراردادها و اعتبار بخشیدن به عقود و معاملات به کار می‌رود. این قاعده‌ای عام است که بر صحت شروط دلالت دارد و یکی از این شروط، شرط ضمن عقد در بیع وفا می‌باشد.

ج. ادله خاصه

فقیهان امامیه در مقام اثبات جواز و صحت بیع وفاء (بیع شرط)، افزون بر ادله عامه‌ای که پیش‌تر بدان اشاره شد، به ادله خاصه نیز تمسک جسته‌اند. در این راستا، روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده که به‌صورت صریح بر مشروعیت این نوع بیع دلالت دارند. در ذیل، دو نمونه از این روایات مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱. روایت اسحاق بن عمار؛ وی نقل می‌کند: در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم که فردی از حضرت پرسید: اگر مرد مسلمانی نیازمند فروش خانه خود شود و نزد برادرش رود و به او بگوید: این خانه را به تو می‌فروشم تا مالک آن شوی، چراکه ترجیح می‌دهم مالکیت آن به تو منتقل شود تا به دیگری؛ ولی با این شرط که اگر بهای آن را پس از یک سال به تو بازگردانم، تو نیز خانه را به من مسترد داری و آن را به غیر نفروشی. آیا چنین معامله‌ای جایز است؟ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هیچ مانعی ندارد؛ اگر بهای خانه را در موعد مقرر باز پس دهد، مشتری موظف است عین مبیع را به او بازگرداند.» راوی پرسید: اگر در آن خانه مقدار زیادی حبوبات موجود باشد، مالک آن کیست؟ امام علیه‌السلام پاسخ دادند: «حبوبات از آن مشتری است؛ مگر نمی‌دانی که اگر آتش بگیرد، زیان آن متوجه مشتری خواهد بود؟» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱۷۱).

۲. در روایتی دیگر، از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد: آیا شخصی که خانه خود را با این شرط می‌فروشد که در صورت بازگرداندن ثمن در مدت یک سال، مشتری ملزم به استرداد مبیع باشد، چنین معامله‌ای صحیح است؟ حضرت فرمودند: «اشکالی ندارد و مشتری باید به شرط پایبند باشد» (نوری، ۱۴۰۸: ۳۰۱). هرچند این

روایت از حیث سند، مرسله و ضعیف است، اما از نظر دلالت، بر صحت بیع شرط دلالتی تام دارد. امام خمینی^{علیه السلام} نیز در تحلیل این روایت می‌فرمایند: «این روایت در اثبات شرط خیار، از وضوح بیشتری برخوردار است» در نتیجه، فقهای امامیه برای اثبات صحت بیع وفاء (بیع شرط)، علاوه بر ادله عامه، به ادله خاصه از جمله دو روایت مذکور استناد نموده‌اند و در این مسئله اتفاق نظر دارند.

نتیجه‌گیری

۱. در میان فقهای اهل سنت، اختلاف نظری عمیق درباره ماهیت بیع وفا وجود دارد. برخی از ایشان آن را بیعی صحیح شمرده‌اند، حال آنکه گروهی دیگر آن را باطل و فاسد دانسته‌اند. دسته‌ای سوم اساساً بیع وفا را داخل در مقوله بیع ندانسته، بلکه ماهیت آن را در زمره عقد رهن طبقه‌بندی نموده‌اند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در میان فقهای حنفی هفت رأی متفاوت با استناد به ادله خاص مطرح گردیده است؛ لیکن اکثریت فقهای متأخر حنفی، با ارائه ادله مستند، بیع وفا را صحیح تلقی کرده‌اند.

۲. قانون مدنی افغانستان، با پیروی از رأی مشهور فقهای حنفی، بیع وفا را به‌عنوان عقدی صحیح به رسمیت شناخته است. این نهاد حقوقی در بخش دوم قانون مذکور تحت عنوان «بیوع مختلفه» طی ۱۶ ماده قانونی مورد بررسی قرار گرفته است. ماده ۱۱۳۶ این قانون، بیع وفا را چنین تعریف نموده است: «بیع وفا عبارت است از حق فسخ یک‌جانبه برای بایع در استرداد مبیع و برای مشتری در استرداد ثمن.» از منظر این قانون، مالکیت در بیع وفا به‌صورت مستقر و پایدار انتقال نمی‌یابد، بلکه حالت تزلزل دارد؛ به‌گونه‌ای که مشتری حق تصرفاتی مانند فروش مبیع را ندارد. این حکم به‌صراحت در ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی افغانستان تصریح شده است.

۳. در فقه امامیه، اصطلاح «بیع وفا» با همان ویژگی‌های مطرح‌شده در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان به کار نرفته است، بلکه نهاد حقوقی مشابهی تحت عنوان «بیع شرط» یا «بیع الخیار» مورد بحث قرار گرفته است، اگرچه برخی از فقهای امامیه نیز اصطلاح بیع وفا را به‌کار برده‌اند. برخلاف اختلاف‌نظرهای گسترده میان فقهای اهل سنت، در میان فقهای امامیه درباره صحت بیع وفا (یا بیع شرط) اجماع وجود دارد. ایشان برای اثبات جواز این عقد، هم به ادله عامه مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «أَحْلَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» استناد جسته‌اند و هم به ادله خاصه شامل روایات منقول از امام باقر و امام صادق^{علیه السلام} که به‌صورت ویژه بر صحت بیع شرط دلالت دارند.

فهرست منابع

- ابن حجر الهیتمی، احمد بن محمد (۱۴۳۱). **الفتاوی الفقهية الكبير**. مکه: انتشارات المكتبة الاسلاميه.
- ابن عابدین، محمد امین بن عمر (۱۴۱۲). **حاشیه ردالمختار**. بیروت: انتشارات دارالفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). **لسان العرب**. بیروت: چاپ اول، دارالصادر.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم (بی تا). **البحرائق شرح کنز الدقائق**. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامی.
- ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر (بی تا). **المهذب**. قم: انتشارات جامعه مدرسین مؤسسه نشر اسلامی.
- اصفهانى، حسین بن محمد (۱۴۰۴). **مفردات غریب القرآن**. تهران: دفتر نشرالکتاب.
- انصارى، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵). **کتاب المکاسب**. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بارودی، محمد امین (۱۴۳۳). **بیع الوفا وتطبیقاتها المعاصر**. لبنان: دارالنور.
- بلخی، نظام الدین (۱۴۱۰). **الفتاوی الهندیه فی مذهب الامام الاعظم ابی حنفيه النعمان**. بیروت: انتشارات دارالفکر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸). **حقوق مدنی رهن و صلح**. تهران: گنج دانش.
- جمع از علماء و فقهاء فی خلافة العثمانيه (۱۴۳۱). **مجلة الاحکام العدلیه**. پاکستان: انتشارات نورمحمد کارخانه تجارت کتب، آرام باغ کراشی.
- حراملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶). **وسائل الشیعه**. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
- حلی، جعفر بن حسن (۱۳۷۱). **الرسائل التسع**. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴). **تذکره الفقهاء**. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لاحیاء التراث.
- حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰). **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۱۲). **کتاب البیع**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- زرقاء، مصطفی احمد (۱۴۳۳). **العقود فی الفقه الاسلامی عقد البیع**. دمشق: انتشارات دارالقلم.
- السنهوری، عبدالرزاق احمد (بی تا). **الوسیط فی شرح القانون المدني**. بیروت: منشورات الحلبي الحقوقیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). **الخلاف**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عبری، سعید بن عبدالله (۱۹۹۷). **بیع الوفا واحکامه فی الفقه الاسلامی** رساله دکتری، دانشگاه اردن.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲). **قواعد عمومی قراردادها**، انحلال قرارداد. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاظمی، محمود و محمدی، عصمت الله (۱۳۹۸). «مطالعه تطبیقی بیع وفا در فقه مذاهب اسلامی و حقوق ایران و افغانستان». **نشریه فقه مقارن**، شماره ۱۴.

- کرکی، محقق، علی بن حسن (۱۴۰۸). **جامع المقاصد**. قم: انتشارات مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). **الکافی**. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- مبلغی، احمد؛ آیین، علی رضا و جمشیدیان، مهرداد (۱۳۹۳). «بیع شرط در فقه مذاهب»، **فصلنامه علمی-پژوهشی، فقه مقارن**، شماره ۴.
- مجله مجمع الفقه الاسلامی التابع لمنظمة المؤتمر الاسلامی. جده؛ (۱۴۳۱).
- نجفی، محمدحسن بن باقر (۱۴۲۱). **جواهرالکلام** قم: انتشارات مؤسسه دائرة المعارف.
- نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸). **مستدرک الوسائل**. قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام لاحیاء تراث.
- هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر بن سلیمان (۱۴۱۴). **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**. قاهره: انتشارات مکتبه القدسی.